



صابر محمدی / روزنامه‌نگار
جست‌وجو برای یافتن منابع اصلی روایت‌ها

اَبَرروایت/منبع اصلی



برخی حرف‌ها و نکته‌ها و رویدادهای ادبیات و هنر و فرهنگ که بارها درباره‌شان شنیده‌ایم، منابع خود را گم کرده‌اند؛ به‌راستی آنها اولین بار کجا مطرح شده بودند؟ مثلاً نامه معروف و جنجالی محمدرضا لطفی به احمد شاملو، اولین بار کجا چاپ شد؟ در این صفحه، هر بار سراغ یک یا چند مورد از این روایت‌های آشنا که چاپ اول‌شان را از یاد برده‌ایم، می‌رویم

• این بار: شماره ۳۷ ماهنامه «آدینه»، مهرماه ۱۳۶۸

• رویداد مهم این شماره:

• انتشار گفت‌وگوی انتقادی و معروف نجف دریابندری



نگرانی برای سکسکه آل احمد و پارکینسون ابراهیم گلستان

همچنان در سال ۱۳۶۸ هستیم

اگر گمان نمی‌کنید ما امروز در بدترین وضع ممکن صنعت نشر و انتشار کتاب‌ها به سر می‌بریم، سخت در اشتباهید! در واقع ما، تنها، دریکی از «بدترین اوضاع» کتاب هستیم. نجف دریابندری در این گفت‌وگو که سال ۱۳۶۸ انجام شده، می‌گوید چند سال پیش کتاب «درد بی‌خویشتنی» اش را به ناشر داده و رفته خارج و حالا که برگشته هنوز هم کتاب منتشر نشده چون کاغذ نیست و گفته اسم کتاب در واقع باید «درد بی‌کاغذی» باشد. سرمقاله این شماره از آدینه نیز، به مانند بسیاری از سرمقاله‌های روزگار ما، درباره گرانی و کمبود کاغذ و معضلات بازار نشر است. راستی، چرا در همواره روی همان پاشنه می‌چرخد؟

پارکینسون غیرواگیر ابراهیم گلستان



ماجرای پيله کردن دریابندری به ابراهیم گلستان و برعکس، ظاهراً پر قدمت‌تر از دو دهه اخیر است؛ دست کم تاریخ این پيله را می‌توان تا همین سال ۱۳۶۸ که مصاحبه «آدینه» منتشر شده عقب‌برد: «گلستان

هیچ وقت به استیل ثابتی نرسید. بیماری او نوعی پارکینسونیسم بود. بیمار پارکینسونی اول قدری ملنگ و خوش‌ادامی‌ی‌شود، بعد رفته رفته اداهایش مبدل به لقوه می‌شود و آخر سر به فلج کامل ختم می‌شود. [...] خوشبختانه پارکینسونیسم واگیردار نیست.»

سکسکه واگیردار آل احمد

جلال آل احمد، از نقد تند و تیز دریابندری در امان نیست: «استیل آل احمد مثل حرف زدن آدمی است که سکسکه گرفته و آخر عبارتش را می‌خورد. بدبختانه این سکسکه خیلی هم واگیردار بود، اگر چه حالا دیگر یواش‌یواش آثار شفا در مبتلاشدگانش دیده می‌شود.»

انحطاط و «بوف کور»

«باید بگویم که من از بوف کور هیچ خوشم نمی‌آید [...] برای اینکه زیادی انحط است. منظور من از انحط احتمالاً غیر از آن چیزی است که شما از این کلمه می‌فهمید. [...] انحط لزوماً به معنای بد یا فاسد یا ناشایسته نیست. [...] انحط یعنی در آستانه فساد و آستانه فساد گاهی عین کمال است.

چرا بکت را دوباره ترجمه کردم؟

در بخشی از گفت‌وگو، گفت‌وگوکنندگان می‌پرسند چرا دریابندری برخی از آثار غرب را که در ایران ترجمه شده بودند دوباره ترجمه کرده است. علاوه بر مقدمه‌ای مبسوط و تئوریک که در این باره ایراد می‌کند می‌گوید چون غلط‌های فاحشی در ترجمه‌های موجود از آثار ساموئل بکت دیده بوده، دست به کار شده است: «یک‌جا در نمایشنامه دست آخر یا آخر بازی، بکت می‌نویسد یک نفر از خیاطش پرسید چرا شلوار مرا حاضر نکرده‌ای، و خیاط جواب می‌دهد چون (می‌بخشید) خشتکش را خراب کرده بودم. مترجم این عبارت آخری را ترجمه کرده است: با صندلی‌اش پخته بودم!»

خرت و پرت بهرام صادقی

یکی از جذاب‌ترین فرازهای این گفت‌وگو، جایی است که بحث به بهرام صادقی و رمان «ملکوت» او می‌رسد. دریابندری می‌گوید: «ملکوت از آن خرت و پرت‌هایی است که معمولاً روی دست وراث می‌ماند. اول به نظر خیلی گرانیقیمت می‌آید ولی چون مصرفی برایش ندارند یواش‌یواش به زیرزمین منتقل می‌شود. بعد هم سر از زیاله‌دانی درمی‌آورد. الان گویا توی زیرزمین باشد». این اظهار نظر چکشی باعث می‌شود مصاحبه‌کننده‌ها بپرسند: «شما فکر نمی‌کنید که این داوری شما بی‌انصافانه است؟» این هم پاسخ دریابندری است: «نه، فکر می‌کنم مغرضانه است و غرض از آن هم بی‌ارزش شمردن ملکوت است». خب به نظر می‌رسد با این پاسخ، دریابندری دچار لجبازی شده است، اما «مغرض» و «غرض» ارجاعی دارد به بخشی دیگر از این گفت‌وگو که آنجا نجف می‌گوید مقصودش از «مغرض بودن» منفی نیست و صرفاً این است که مقصود و غرضی دارد. اگر جا داشتیم در این صفحه، هیچ چیزی نمی‌گفتیم و کل این گفت‌وگو و سریه‌سر شیرین را نقل می‌کردیم تا بخوانید.

